

بررسی تأثیر رقابت روسیه و آمریکا بر روند همگرایی و واگرایی منطقه‌ای آسیای مرکزی (سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸)

محمدجواد رنجکش*

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

نویدرضا لطیفان

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۴/۰۸)

چکیده

فروپاشی اتحاد شوروی تأثیرهای پیش‌بینی نشده‌ای را بر اوضاع سیاسی جهان برجای گذاشت؛ به‌ویژه بر آسیای مرکزی از جمله فعال‌شدن قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی که تا آن زمان به دلیل حضور مؤثر اتحاد شوروی نمی‌توانستند نقش اساسی در این منطقه بازی کنند. با این شرایط زمینه برای حضور قدرت‌هایی چون آمریکا و روسیه (قدرت‌های مداخله‌گر نظام بین‌الملل) برای نفوذ هرچه بیشتر در آسیای مرکزی فراهم شد. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده آمریکا با پیروی از راهبرد اقدام پیشگیرانه بر محور مبارزه علیه تروریسم و تحدید تسلیحات کشتار جمعی، زمینه را برای نفوذ مستقیم در منطقه آسیای مرکزی فراهم کرد؛ از سوی دیگر روسیه که نگران به خطر افتادن موقعیت نسبی خود در منطقه بود؛ پس از دوره‌ای کوتاه به همکاری با آمریکا در قالب مبارزه با تروریسم، به مقابله با یک‌جانبه‌گرایی آن در حوزه نفوذ سنتی خود پرداخت. بنابراین، نگارندگان به دنبال آنند که آثار رقابت روسیه و آمریکا را بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر روند همگرایی و واگرایی منطقه‌ای آسیای مرکزی با بهره‌گیری از نظریه کانتوری و اشپیگل بررسی کنند. بر این اساس فرضیه نوشتار آن است که رقابت دو قدرت در منطقه، گرایش کشورهای منطقه به یکی از دو قدرت را با هدف برطرف کردن مشکلات سبب شده و زمینه همگرایی منطقه‌ای در قالب «نومنطقه‌گرایی» را فراهم کرده است.

کلیدواژه‌ها

آسیای مرکزی، آمریکا، رقابت، روسیه، نظریه کانتوری و اشپیگل، واگرایی، همگرایی.

مقدمه

رویداد یازده سپتامبر نه تنها معادلات متداول سیاسی را برهم زد؛ بلکه ماهیت روابط آمریکا با کشورهای زیادی را در زمینه تقویت منافع این کشور متحول ساخت. در پرتوی مبارزه با تروریسم، آمریکا جغرافیای جدیدی را در آسیای مرکزی، گستره حضور خود تعریف کرده است که تا پیش از این، خارج از محدوده نفوذ آن کشور قرار داشت. بعد از یازده سپتامبر آسیای مرکزی به مرزی جدید برای سیاست جهانی آمریکا تبدیل شد؛ از سوی دیگر سبب کنش‌های توازن‌طلبانه گاهی سخت‌افزارانه و بیشتر نرم‌افزارانه دو قدرت بزرگ روسیه به‌عنوان دولت جانشین اتحاد شوروی و چین، قدرت در حال رشد شده است. برآیند زورآزمایی این دو دولت قدرتمند در آسیای مرکزی پیامدهای متفاوتی داشته است. از یک‌سو، زمانی، سبب گرایش دولت‌های منطقه به یکی از قطب‌های قدرت شده و واگرایی منطقه‌ای را به همراه داشته است؛ و از دیگر سو، زمینه همگرایی منطقه‌گرای در قالب نومنطقه‌گرایی را فراهم کرده است. این نوشتار می‌خواهد تا با یاری نظریه کانتوری و اشیپگل در مورد همگرایی و واگرایی منطقه‌ای، به پیامدهای رقابت روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی بپردازد و با کمک مفهوم منطقه‌گرایی جدید وضعیت نوین منطقه را توضیح دهد.

چارچوب نظری: نظریه کانتوری و اشیپگل

همگرایی و واگرایی دو رفتار متضاد در رفتار دولت‌ها و بازیگران سیاسی هستند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۴). فلسفه این دو پدیده را درک وجود منفعت برای بازیگران در پرتوی شکل‌گیری آن‌ها تشکیل می‌دهد. همگرایی از نظر مفهومی یعنی تقویت و نزدیکی افراد به‌سوی نقطه‌ای مشخص که معمولاً به‌عنوان هدف مشخص آن‌ها شناخته می‌شود. واگرایی یعنی فرایندی که در آن واحدهای سیاسی و دولت‌ها از یکدیگر دور شده و در اثر آن زمینه‌های بحران و جنگ فراهم می‌آید (رمضانی و محرابی، ۱۳۸۹: ۲۱). در بیشتر موارد همگرایی در سیاست بین‌الملل با منطقه‌گرایی یکسان برآورد می‌شود. شاید به این دلیل که همگرایی در سطح منطقه بسیار ملموس‌تر و مشخص‌تر دیده می‌شود (کولای و سازمند، ۱۳۹۰: ۱۲۸). منطقه‌گرایی نیز نوعی از همگرایی منطقه‌ای بین کشورها است که در آن دولت‌ها با هدف گسترش همکاری‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی به ایجاد ترتیبات چندجانبه اقدام می‌کنند (گودرزی، ۱۳۹۳: ۳۴۲). در واقع همگرایی منطقه‌ای فرایندی است که نوعی تصمیم‌گیری جمعی در آن شکل می‌گیرد (کولای، ۱۳۷۷: ۱۱) و فرایندی چند بعدی است که افزون بر ابعاد سیاسی، دیپلماسی، امنیتی و فرهنگی در کانون آن تجارت و همگرایی اقتصادی نقش مهمی دارد (De Lombaerde and Van Langenhov, 2005: 3).

کانتوری و اشیپگل نظام بین‌المللی را متشکل از چندین نظام تابعه منطقه‌ای می‌دانند. آن‌ها عرصه‌های سیاست بین‌الملل را ترسیم می‌کنند و آن را به سه عرصه جهانی، منطقه‌ای و کشوری تقسیم می‌کنند. براین اساس معتقدند که سه نوع سیستم مسلط، تابعه و داخلی شکل می‌گیرد. سیستم مسلط در عرصه جهانی وجود داشته و قدرتمندترین کشورها را دربرمی‌گیرد. سیستم تابعه، روابط متقابل را در درون منطقه شامل می‌شود؛ این درحالی است که سیستم داخلی، کشور و سازمان‌های آن را شامل می‌شود. براین اساس، منطقه، نواحی از جهان است که واحدهای تشکیل‌دهنده آن، از نظر جغرافیایی در مجاورت با یکدیگر قرار گرفته و مسائل مربوط به سیاست خارجی آن‌ها به یکدیگر مرتبط است؛ فعالیت‌ها و اقدام‌های دیگر اعضای شرکت‌کننده در منطقه از متغیرهای تعیین‌کننده سیاست خارجی واحد منطقه‌ای هستند؛ درحالی که ممکن است اعضای از مناطق ویژه، علایق خارج از منطقه داشته باشند؛ اما در درجه نخست، علاقه ویژه آن‌ها مربوط به مسائل منطقه خود است و در شرایط معمولی تا زمانی که جایگاه دائمی خود را در مناطق به‌دست نیاورده یا نتوانند آن را حفظ کنند؛ نمی‌توانند به موفقیت در سایر نقاط یا مناطق دست یابند. از دیدگاه این دو تحلیل‌گر، این متغیرها در ترسیم حدود سیستم تابع، مورد توجه قرار می‌گیرند:

۱. هر کشور تنها عضو یک سیستم تابع است؛ به استثنای دو مورد: نخست، قدرتمندترین کشورها که در سیستم‌های تابع مختلف مشارکت خواهند داشت؛ دوم، اینکه برخی از کشورها در حد فاصل بین دو سیستم تابع قرار دارند و ممکن است عضو هر دو سیستم تابع مجاور باشند؛

۲. حدود تمامی سیستم‌های تابع با توجه به معیار جغرافیایی مشخص می‌شود؛

۳. در درون مرزهای سیستم، بین عوامل جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی کنش متقابل برقرار است؛

۴. روابط سیاسی بومی (تضاد یا همکاری)، عامل جغرافیا و مرزهای اجتماعی و تاریخی به توضیح و ترسیم حدود سیستم تابع کمک می‌کند؛

۵. قدرت‌های خارجی نیز نقش مهمی در شرح و ترسیم یک سیستم تابع دارند (قاسمی، ۱۳۹۰: ۸۵)؛

۶. اگرچه مرزهای جغرافیایی تغییر نمی‌کند یا کمتر تغییر می‌کند؛ ولی متغیرهای سیاسی و ایدئولوژیکی سیال خواهند بود؛ بنابراین ضمن دقیق‌بودن مفهوم، نوعی پویایی نیز در آن دیده می‌شود؛

۷. سیستم تابع از یک یا چند کشور تشکیل می‌شود که به یکدیگر نزدیک هستند و کنش متقابلی بین آن‌ها وجود دارد و نیز رشته‌های ارتباطی، نژاد مشترک، ریشه‌های

تاریخی، فرهنگی، زبانی و احساس هویت مشترک در میان آن‌ها مشاهده می‌شود (قاسمی، ۱۳۹۰: ۸۶).

به نظر کانتوری و اشپیگل چهار متغیر الگویی مشخص می‌تواند تبیین‌کننده جریان‌های مختلف منطقه‌ای و تمایز آن‌ها از یکدیگر باشد. این چهار متغیر الگویی به این ترتیب است:

۱. ماهیت و سطح انسجام یا میزان تشابه و یا مکمل بودن ویژگی‌های تمامیت‌های سیاسی که متمایل به همگرایی هستند و میزان مبادلات بین این واحدها؛ ۲. ماهیت ارتباط‌های درون منطقه‌ای؛ ۳. سطح قدرت در نظام تابعه؛ ۴. ساختار روابط درون منطقه‌ای (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۸۶). بر این اساس کانتوری و اشپیگل، سیستم تابع را به سه بخش مرکزی (هسته‌ای)، پیرامونی و مداخله‌گر تقسیم می‌کنند.

۱. **بخش هسته یا کانون نظام:** این بخش شامل دولت‌های واقع در مرکز نظام است که از نظر جغرافیایی در قلب سیستم فضایی نظام منطقه‌ای قرار می‌گیرند. به گونه‌ای که موجب تمایز این منطقه از مناطق مجاور و فراتر از آن می‌شود (حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۸۳: ۹۳). در این ارتباط و با توجه به ویژگی‌های جمهوری‌های آسیای مرکزی در ابعاد امنیتی، نظامی، سیاسی و اقتصادی می‌توان از کشورهای قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان به دلیل تجانس در روش‌ها، هدف‌ها و منافع امنیتی، نظامی، سیاسی و اقتصادی و همچنین نقش آن‌ها در پیشبرد و تحکیم هدف‌ها و ویژگی‌های نظام منطقه‌ای آسیای مرکزی، به عنوان کشورهای بخش کانونی نظام منطقه‌ای آسیای مرکزی یاد کرد؛

۲. **بخش پیرامونی نظام:** این بخش شامل کشورهای است که در اطراف هسته قرار گرفته‌اند و با نقطه مرکزی هسته، تماس جغرافیایی ندارند. فاصله جغرافیایی و سایر عناصر و پارامترها سبب می‌شود که این کشورها از کشورهای هسته متمایز شوند و به صورت حلقه گسسته‌ای بر گرد هسته جای گیرند. به عبارتی کشورهای پیرامونی بین خود تجانس ساختاری و کارکردی ندارند. به همین دلیل انسجام و پیوستگی ندارند (حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۸۳: ۹۵). در این ارتباط نیز با توجه به نداشتن مشارکت مؤثر کشورهای چون تاجیکستان و ترکمنستان در سیاست بین‌الملل منطقه و کم‌رنگ بودن نقش آن‌ها در پیشبرد هدف‌های امنیتی، نظامی، سیاسی و اقتصادی منطقه، می‌توان آن‌ها را در قالب بخش پیرامونی نظام منطقه‌ای آسیای مرکزی تقسیم‌بندی کرد؛

۳. **بخش مداخله‌گر نظام:** در اینجا منظور دولت‌های بیرون از منطقه هستند که در مسائل منطقه دخالت می‌کنند؛ زیرا منافع دولت‌های بزرگ به مرزهای ملی آن‌ها محدود نمی‌شود؛ آن‌ها بر پایه ملاحظات امنیتی و اقتصادی خود در مسائل دیگر مناطق دخالت می‌کنند. نوع

مداخله دولت‌های بزرگ ممکن است فعال یا غیرفعال باشد. مداخله فعال سبب درگیری جدی در مسایل منطقه می‌شود. مداخله غیرفعال شامل فروش جنگ‌افزار، به‌کارگیری پایگاه‌های نظامی، تمرین‌های نظامی مشترک، کمک اقتصادی و همکاری‌های فرهنگی و آموزشی می‌شود (رمضانی و محرابی، ۱۳۸۹: ۲۴).

در اینجا می‌توان ارتباط بین سیستم تابع و سیستم بین‌المللی را مشاهده کرد؛ زیرا قدرت مداخله‌گر و بخش کنترل، معمولاً از قدرت‌های اصلی نظام بین‌المللی تشکیل شده و حلقه پیوند بین سیستم تابع و بین‌المللی به‌شمار می‌رود (قاسمی، ۱۳۹۰: ۸۷). از مهم‌ترین قدرت‌های مداخله‌گر نظام منطقه‌ای آسیای مرکزی می‌توان به قدرت‌های ایالات متحده آمریکا، فدراسیون روسیه و چین به‌عنوان بخش مهم سیستم مسلط نظام بین‌المللی اشاره کرد. چون این کشورها، با توجه به هدف‌ها و منافع ملی کشورشان و همچنین با توجه به جایگاهشان در نظام بین‌المللی بیشترین نفوذ و تأثیرگذاری را بر روند ترتیبات منطقه‌گرایانه آسیای مرکزی برجای گذاشته‌اند. در این میان، قدرت‌های مداخله‌گر یا سیستم کنترل جهانی، به هفت صورت در سیاست‌های سیستم تابع مشارکت می‌کنند و در حفظ نظم سیستمی تلاش می‌کنند که عبارتند از:

۱. ترتیبات و نهادهای چندجانبه؛ ۲. ترتیبات دو طرفه مانند پیمان امنیت متقابل؛ ۳. مداخله نظامی برای نگهداری وضع موجود یا بازگرداندن وضع پیشین؛ ۴. براندازی؛ ۵. بهره‌گیری از ابزارهایی مانند سازمان ملل متحد برای دخالت در امور منطقه؛ ۶. فعالیت فرهنگی و تبلیغاتی؛ ۷. تجارت و سرمایه‌گذاری اقتصادی (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۱۸-۲۱۷).

این نوشتار تلاش می‌کند تا با تأکید بر بخش مداخله‌گر سیستم تابع، تأثیر رقابت روسیه و آمریکا را به‌عنوان دو قدرت مداخله‌گر سیستم تابع آسیای مرکزی، بر روند همگرایی و واگرایی این منطقه بررسی و نقش آن‌ها را در روند منطقه‌گرایی آسیای مرکزی ترسیم کند.

از سوی دیگر، کانون توجه نظریه کانتوری و اشیپگل یعنی همگرایی با مفهوم منطقه‌گرایی آمیخته است. منطقه‌گرایی به همراه چندجانبه‌گرایی و یک‌جانبه‌گرایی یکی از سه سیستم تجاری بین‌المللی را تشکیل می‌دهد (Laïdi, 2002). منطقه‌گرایی در سیاست بین‌الملل به گسترش شایان توجه همکاری‌های سیاسی و اقتصادی میان دولت‌ها و سایر بازیگران در نواحی جغرافیایی ویژه‌ای اشاره دارد (Aggrawal and Fogarty, 2006: 2). در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، منظور از منطقه‌گرایی، تشکیلات و اجتماعی مرکب از سه کشور و یا بیشتر است که یک پدیده جدید سیاسی را به‌وجود می‌آورند (Collins, 2010). اگر دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰ را به ترتیب نسل‌های اول و دوم منطقه‌گرایی بدانیم؛ اما در دوران پسا جنگ سرد این

جهانی شدن است که کشورها را برای همسوس شدن با این فرایند به سوی اتحادیه‌های منطقه‌ای در چارچوب همگرایی سازنده با دیگر کشورها در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پیش برده است و تلاش کشورها باهدف حفظ و گسترش حوزه نفوذ خود در تعاملات بین‌المللی از دلایل اصلی گرایش آن‌ها به همگرایی منطقه‌ای باعنوان «منطقه‌گرایی جدید» است (Farrell and Others, 2005: 261). هتن به نمایندگی از مکتب روابط بین‌الملل ابعاد غیر اقتصادی، سیاسی و امنیتی را وجه تمایز منطقه‌گرایی نوین از قدیم می‌داند. در واقع، به نظر وی، منطقه‌گرایی فقط اقتصادی یا سیاسی نیست؛ بلکه ابزاری سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی است. وی همچنین هویت منطقه‌ای، تجانس سیاسی، امنیت دسته جمعی و انسجام منطقه‌ای را از مؤلفه‌های منطقه‌گرایی می‌داند (Hettne, 2005: 229). منطقه‌گرایی جدید از چهار بعد کارگزاری (دولتی - غیردولتی)، انگیزه و هدف (چندبعدی بودن)، جهت (از بالا به پایین و از پایین به بالا) و گستره (جهانشمول بودن) با منطقه‌گرایی قبل از خود متفاوت است (Stanka, 2009, Hettne and Soderbaum, 2009: 53).

عناصر سازنده سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

هیچ رویدادی به اندازه رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نتوانست در تبیین مفهوم‌سازی در زمینه سیاست خارجی آمریکا مؤثر باشد؛ به گونه‌ای که دولتمردان نومحافظه‌کار آمریکا با استفاده از این رویداد بعد از دوره‌ای به نسبت کوتاه سرگردانی توانستند در سیاست خارجی، راهبرد جدیدی را بر مبنای مفاهیم نوینی چون «مبارزه علیه تروریسم»، «منع تکثیر تسلیحات کشتار جمعی»، «اقدام همه‌جانبه و پیشگیرانه» و «نابودی دولت‌های شرور» ارائه دهند و آن را در سطح گسترده‌ای از جهان به کار گیرند.

در همین ارتباط، «کاندولیزا رایس»، پس از ۱۱ سپتامبر می‌گوید: «۱۱ سپتامبر از بزرگ‌ترین زلزله‌هایی است که مسائل را واضح و شفاف می‌کند. اکنون مخالفت با تروریسم و مقابله با انباشت سلاح‌های کشتار جمعی در دست دولت‌هایی که مسئولیت‌پذیر نیستند؛ منافع ملی ما را تعریف می‌کند». «چارلز کراتامر»، از نومحافظه‌کاران برجسته نیز چنین می‌گوید: «در ده سال گذشته، آمریکاییان از نظر تاریخی در تعطیلات به سر می‌بردند؛ سر درگمی در مسیر سیاست خارجی آمریکا که پس از پایان جنگ سرد به وجود آمده بود؛ امروز به پایان رسیده است و جای خود را به یک اصل سازمان دهنده، یعنی جنگ با تروریسم داده است» (گوهری‌مقدم، ۱۳۸۶: ۱۱ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۲). رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و بهانه آمریکا برای «مبارزه قاطعانه و همه‌جانبه با مسئله تروریسم» یک فرصت طلایی برای تحقق هدف‌های منطقه‌ای این کشور در آسیای مرکزی و قفقاز پس از جنگ سرد فراهم کرد. مشابه همان شرایطی که پس از

تهاجم عراق به ایران (بحران اول خلیج فارس) و سپس به کویت (بحران دوم خلیج فارس)، برایش فراهم شد و هدف‌های منطقه‌ای خود را در خلیج فارس محقق ساخت (اسدی، ۱۳۸۱: ۷۴۶).

چگونگی نظارت و کنترل روند گسترش تسلیحات کشتار جمعی و فناوری‌های مربوط، از مهم‌ترین دستورکارهای راهبردی کلان آمریکا در دهه پایانی قرن بیستم بود. رویداد ۱۱ سپتامبر بر مبنای آیینی که سه نفی اساسی یعنی نبود سلاح‌های در دسترس، نبود تسلیحات در روند تولید و نبود دولت‌های جدید برخوردار از سلاح‌های کشتار جمعی را در برداشت. مبانی رویکرد جدید این دولت بر محور سیاست جلوگیری از گسترش را پی‌ریزی کرد. بر همین اساس، یکی از علایق و منافع آمریکا و هم‌پیمانانش (اعضای ناتو) در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی است؛ زیرا این منطقه مقدار شایان توجهی اورانیوم مخفی شده دارد که در نقاط نامطمئن است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی و در پی رویداد یازده سپتامبر، این نگرانی وجود دارد که ممکن است بعضی از کشورهای خاص و یا گروه‌های تروریستی این اورانیوم، زیرساخت‌ها و متخصصین آن را به دست آورند (شربانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹).

علایق و منافع آمریکا در آسیای مرکزی (بعد از ۱۱ سپتامبر)

تا پیش از ۱۱ سپتامبر، اقدامات آمریکا در آسیای مرکزی به یک رشته اقدامات نمایشی مانند همکاری‌های جزئی نظامی، به عضویت درآوردن کشورهای منطقه در ساختارهای امنیتی درجه دوم اروپا مانند سازمان امنیت و همکاری اروپا، طرح مشارکت برای صلح و شورای همکاری اروپا-آتلانتیک ناتو و همچنین تشویق آن‌ها به ایجاد پیمان‌های امنیتی مشترک میان خود (بیرون از اختیار و نفوذ روسیه)، مانند گوام، محدود بود. و در عمل سیاست آمریکا نه تنها کمکی به کشورهای آسیای مرکزی نکرد؛ بلکه در بسیاری از موارد برای آن‌ها تهدیدزا نیز بود و یا دست‌کم مانعی در دستیابی آن‌ها به منافع حیاتی و راهبردی خود که همانا حفظ استقلال و تمامیت ارضی، کاهش نفوذ روسیه و امکان بهره‌گیری از منابع اقتصادی و انرژی خود برای گام‌نهادن در مسیر توسعه است، بود (سنبل، ۱۳۸۱: ۱۰۷). در واقع، رفتار آمریکا در مورد منطقه آسیای مرکزی (تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱)، به گونه‌ای بوده است که هیچ منافع حیاتی‌ای در منطقه ندارد و منافع این کشور در این حوزه منافع دست دوم بوده است (میناوند، ۱۳۸۷: ۱۸۷). پس از رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا آشکارا ادامه حضور خود را با علایق امنیتی-نظامی در آسیای مرکزی پیوند زده است. پیش از آن منافع آمریکا در این منطقه برای جلوگیری از احیای نفوذ تاریخی روسیه و نیز جلوگیری از تأمین منافع و نفوذ جمهوری اسلامی ایران و در اصل، کنترل منابع انرژی در منطقه تعیین می‌شد. ولی در شرایط به‌شدت

امنیتی شده پس از این رویداد، آمریکایی‌ها نیروهای نظامی خود را در قرقیزستان و ازبکستان مستقر کردند و به زودی روشن ساختند که نمی‌خواهند منطقه را ترک کنند. برخی از مقامات آمریکایی حتی از ایجاد (ناتوی آسیایی) سخن گفته‌اند (حسن‌خانی، ۱۳۸۵: ۳۹).

دیدارهای رهبران نظامی آمریکا از منطقه، به ویژه از قرقیزستان و ازبکستان به خوبی اهمیت این کشورها در ترتیبات جدید امنیتی آمریکا در منطقه را نشان می‌دهد (کولایی، ۱۳۸۴: ۱۴ و ۱۵). به این ترتیب آرمان «مبارزه با تروریسم» به عنوان «اصل سامان‌بخش» به الگوی نوین مدیریت مسائل داخلی و رفتار خارجی، زمینه‌های مورد نیاز برای بازاندیشی در سایر مسائل مانند چگونگی رویارویی با روند گسترش بین‌المللی سلاح‌های کشتار جمعی و فناوری‌های مربوط را فراهم آورد (کیوان حسینی، ۱۳۸۵: ۲۶۹). اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه نیز بعد از ۱۱ سپتامبر و به ویژه بعد از حمله آمریکا به افغانستان و عراق از نظر نظامی و امنیتی در سیاست و راهبرد آمریکا جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است (شربینانی، ۱۳۸۷: ۱۷۷). علایق و منافع آمریکا در منطقه را می‌توان چنین برشمرد:

الف) علایق و منافع اقتصادی - تجاری: ۱. تضعیف وابستگی کشورهای منطقه به روسیه از راه ارائه کمک‌های اقتصادی و تسهیلات تجاری؛ ۲. تقویت مسیرهای راهروی حمل‌ونقل شرقی - غربی (تراسیکا) به جای مسیر شمالی - جنوبی باهدف قطع وابستگی به روسیه و کاهش نفوذ این کشور در منطقه؛ ۳. بهبود فرصت تجاری برای شرکت‌های آمریکایی؛ ۴. کنترل منابع انرژی منطقه، باهدف تأمین سیاست‌های انرژی آمریکا در سطح کلان، شامل تعدیل قیمت‌های جهانی از راه استخراج مداوم نفت و گاز منطقه، تأمین امنیت خط لوله، ترویج امنیت انرژی آمریکا و اروپا از راه تأمین‌کنندگان متنوع و مسیرها و خطوط لوله صادرات (امینی و موسوی، ۱۳۹۲: ۱۲۳)؛ ۵. به دست آوردن بازارهای مصرف منطقه؛ ۶. تلاش برای همگرایی کشورهای منطقه با غرب؛

ب) علایق و منافع فرهنگی - اجتماعی: ۱. تلاش برای نزدیک‌شدن کشورهای منطقه به فرهنگ غربی (سرمايه‌داری) از راه گسترش همکاری‌های فرهنگی - اجتماعی و آموزشی؛ ۲. تلاش برای ترویج ارزش‌های غربی و پیاده‌کردن مدل‌های حکومت غربی (شفیعی، ۱۳۸۵: ۵۸)؛

ج) علایق و منافع سیاسی، امنیتی و نظامی: ۱. تضعیف روسیه از راه تقویت استقلال کشورهای منطقه؛ ۲. جلوگیری از گسترش بحران‌های منطقه‌ای و ایجاد امنیت نسبی برای استخراج و انتقال منابع انرژی منطقه؛ ۳. حضور نظامی در منطقه و افزایش همکاری نظامی با جمهوری‌های منطقه در قالب طرح‌هایی چون طرح مشارکت برای صلح ناتو و شکل‌دادن به ترتیبات امنیتی منطقه با حمایت غرب و گسترش ناتو به سوی شرق؛ ۴. تلاش برای ادغام هرچه بیشتر کشورهای منطقه در ساختارهای امنیتی - نظامی غربی - آمریکایی مانند ناتو،

شورای اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا که می‌تواند به دوری هرچه بیشتر آن‌ها از روسیه کمک کند (نقدی‌نژاد و سوری، ۱۳۸۷: ۱۶۹-۱۶۷)؛ ۵. هدف‌های راهبردی شامل مبارزه با تروریسم، رشد مردم‌سالاری، ثبات دولت‌ها و تعهد به‌نوعی از اصلاحات سیاسی و اقتصادی جدید که برای یکپارچگی جوامع در مسیر جهانی اقتصاد ضروری است (امینی و موسوی، ۱۳۹۲: ۱۲۱). بدین ترتیب اولویت‌ها و محورهای سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی را می‌توان اینگونه نام برد:

۱. جلوگیری از حیات دوباره قدرت روسیه؛ ۲. مهار اسلام‌گرایی و جلوگیری از رشد اسلام‌خواهی؛ ۳. مهار جمهوری اسلامی ایران؛ ۴. تأمین منافع اقتصادی (مواد خام و بازارهای مصرف منطقه) و به‌شکل کلی فعالیت‌های اقتصادی و تجاری به‌ویژه در مورد انرژی و نفت (حاتمی، ۱۳۸۱: ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۷).

عناصر سازنده سیاست خارجی روسیه بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آسیای مرکزی

تغییر و تحولات جدید بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، و تحرک‌های بسیار گسترده آمریکا در مناطق هم‌جوار و نزدیک به خاک روسیه، وضعیت و شرایط کاملاً جدیدی را برای مسایل مربوط به منافع ملی روسیه در منطقه آسیای مرکزی ایجاد کرد (اسدی، ۱۳۸۱: ۷۵۱). به‌گونه‌ای که رویداد یازده سپتامبر سیاست‌های امنیتی و دفاعی روسیه و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را دچار تغییرهای اساسی کرد. از این‌رو در این زمان، سیاستمداران روسی به این نتیجه رسیدند که خطر تهدیدهای جدید امنیتی از ناحیه آسیای مرکزی و قفقاز بیشتر از تهدیدهای امنیتی از سوی ناتو در اروپا و یا حمله‌های هسته‌ای به روسیه است (واعظی، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۳).

بر این اساس مسکو به دلایل نظامی - امنیتی و اقتصادی همچنان می‌خواهد که این جمهوری‌ها را زیر چتر حمایتی خود درآورد و کمربند امنیتی خود را از مرزهای اتحاد شوروی برقرار سازد (بصیری و ایزدی زمان‌آبادی، ۱۳۸۳: ۹۲). رویکرد اساسی روسیه در این منطقه، حفظ انحصارهایی است که از زمان اتحاد شوروی برای این کشور باقی مانده است. این انحصارها شرایطی را برای روسیه فراهم می‌آورد که هم رفتار جمهوری‌های بازمانده از اتحاد شوروی را کنترل کند و هم منافع بیشتری را برای روسیه به‌دست آورد. این انحصارات در بخش‌های اقتصادی (شامل: انرژی، حمل‌ونقل و ارتباطات)، فرهنگی - اجتماعی و سیاسی - امنیتی - نظامی است. علایق و منافع روسیه در منطقه آسیای مرکزی را می‌توان این‌گونه برشمرد:

الف) علایق و منافع اقتصادی - تجاری: ۱. حفظ انحصارهای باقی مانده از زمان اتحاد شوروی در منطقه که وابستگی آن‌ها را به روسیه حفظ می‌کند؛ مانند حفظ زیرساخت‌های لازم در بخش حمل‌ونقل و ارتباطات؛ ۲. استفاده از منابع اولیه و خام منطقه؛ ۳. استفاده از مسیر روسیه برای انتقال انرژی منطقه و کنترل بر آن؛ ۴. حفظ بازارهای مصرف منطقه؛

ب) علایق و منافع فرهنگی - اجتماعی: ۱. حفظ همبستگی فرهنگی و تاریخی در بین ملت‌های منطقه با استفاده از گذشته مشترک تاریخی در زمان اتحاد شوروی؛ ۲. تلاش برای حفظ و تداوم زبان روسی در بین ملت‌های منطقه (به‌عنوان عاملی همگرا و وحدت بخش با روسیه) و بهره‌گیری از این عنصر برای نفوذ و سلطه هرچه بیشتر بر کشورهای منطقه؛ ۳. گسترش نفوذ از راه تقویت و توسعه همکاری‌های اجتماعی و ارائه کمک باهدف رفع مشکلات انسانی این کشورها؛ ۴. تلاش برای بهره‌گیری از عنصر مذهب مشترک برای همگرایی با مسیحیان منطقه؛ ۵. حفظ نفوذ در بین نخبگان منطقه، که البته تربیت‌شده دوران اتحاد شوروی هستند؛

ج) علایق و منافع سیاسی و امنیتی - نظامی: ۱. حفظ انحصار در انتقال انرژی مانند انحصار در لوله‌های انتقال نفت و گاز منطقه از مسیر مسکو؛ ۲. تلاش برای حفظ و تقویت پایگاه‌های نظامی موجود در منطقه؛ ۳. تلاش برای جلوگیری از گسترش نفوذ و حضور بازیگران فرامنطقه‌ای در منطقه مانند آمریکا؛ ۴. بهره‌گیری از تنش‌ها و بحران‌های موجود منطقه برای ایجاد توازن در میان کشورهای منطقه؛ ۵. ایجاد ترتیبات امنیتی مناسب در منطقه، متناسب با تأمین حداکثر منافع روسیه؛ ۶. مدیریت بحران‌های منطقه و جلوگیری از بهره‌گیری سایر بازیگران از این بحران‌ها برای نفوذ و تهدید منافع روسیه در منطقه؛ ۷. جلوگیری از تغییر مرزهای سیاسی برخلاف منافع روسیه؛ ۸. تلاش برای تضعیف محورهای مخالف روسیه، از راه گسترش مناسبات با کشورهای منطقه و همکاری با بازیگرانی که تقویت‌کننده مواضع روسیه هستند (نقدی‌نژاد و سوری، ۱۳۸۷: ۱۶۴-۱۶۲).

زمینه‌های کشمکش و برخورد منافع آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی

تعارض منافع میان روسیه و آمریکا در منطقه بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رو به افزایش گذارده است؛ هر یک از این دو کشور می‌خواهند که در آسیای مرکزی، سهم بیشتری از منافع اقتصادی و سیاسی به‌دست‌آورند؛ مهم‌ترین موضوع‌های مورد تعارض دو کشور عبارتند از:

چالش‌ها در عرصه مباحث سیاسی، امنیتی و نظامی

الف) مجموعه اتحاد شوروی (منطقه آسیای مرکزی و حوزه کشورهای مستقل هم‌سود)

آنچه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ رخ داد؛ نشان داده است که خلأ ژئوپلیتیکی در جهان باقی نمی‌ماند. دولت‌های مستقل جدید که پیشتر اجزای اتحاد شوروی بودند هدف تمایلات قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای قرار گرفتند؛ به‌شکلی که آمریکا، انگلیس، ترکیه، ایران و کشورهای دیگر بی‌میل نبوده و نیستند که میراث اتحاد شوروی را تقسیم کنند (حاتمی، ۱۳۸۱: ۱۸۹-۱۸۸). این در حالی است که روسیه منطقه آسیای مرکزی را بخشی از «حیات خلوت» و یا «منطقه نفوذ» خود می‌داند و با تسلط آمریکا و سایر هم‌پیمانانش بر منطقه نفوذ سنتی خود به شدت مخالف است (اخوان کاظمی، ۱۳۸۵: ۱۰۲). براین اساس از آنجا که روسیه برای خود در منطقه خارج نزدیک منافع حیاتی تعریف کرده است؛ مداخله و گسترش نفوذ آمریکا و غرب پس از سپتامبر ۲۰۰۱، در این جمهوری‌ها، به یکی از چالش‌های اساسی روسیه و غرب تبدیل شده است (حاتمی، ۱۳۸۱: ۱۸۹-۱۸۸).

ب) گسترش ناتو به سوی شرق

پس از ۱۱ سپتامبر، مبارزه با تروریسم در دستور کار امنیتی آمریکا و ناتو قرار گرفت. در واقع این رویدادها با قرارداد تهنیدی عینی و مهم در مقابل غرب، نیاز به حفظ ناتو برای مقابله جمعی با آن را بیش از پیش ضروری ساخت و نقش اساسی آن را برای امنیت این کشورها بیش از هر زمان دیگری نشان داد (شربینانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹). ناتو و ایالات متحده آمریکا در سال‌های گذشته با طرح ضرورت گسترش ناتو به سوی شرق، در قالب ارکان و طرح‌هایی چون شورای همکاری آتلانتیک شمالی و «طرح مشارکت برای صلح» تلاش کرده‌اند تا در درون ساختار نظامی رقیب قدیمی خود یعنی مجموعه فروپاشیده اتحاد شوروی نفوذ کنند؛ این سیاست با ابراز تمایل رهبران جمهوری‌های منطقه برای همکاری با ناتو، زمینه‌های موفقیت را به دست آورده است (حاتمی، ۱۳۸۱: ۱۴۷-۱۴۵). در روسیه نیز با آنکه تعداد اندکی از نخبگان سیاسی این کشور با گسترش ناتو به سوی شرق موافقت کرده‌اند؛ بیشتر آنان این مسئله را با منافع ملی کشورشان مغایر می‌دانند.

بر همین اساس روسیه منافع حیاتی خود در جمهوری‌های پیرامون را در قبال گسترش ناتو مطرح می‌سازد و در جهت تحکیم و تقویت همگرایی خود با جمهوری‌های بازمانده از اتحاد شوروی حرکت می‌کند. به‌شکل کلی، همه خبرگان مسائل امنیتی روسیه می‌گویند که یک ناتوی نیرومند و قوی با منافع روسیه سازگار نیست؛ از این رو با گسترش آن مخالفت می‌کنند (حاتمی، ۱۳۸۱: ۱۵۵-۱۵۳ و ۱۷۲).

ج) رخداد انقلاب‌های رنگی

تغییر رهبران سیاسی در سه جمهوری گرجستان در سال ۲۰۰۳، اوکراین در سال ۲۰۰۴، و قرقیزستان در سال ۲۰۰۵ که با تظاهرات آرام خیابانی، به زور متوسل نشدن رهبران، دخالت نیروهای خارجی و تبلیغات گسترده رسانه‌های غربی انجام شد؛ این استدلال را پیش روی تحلیل‌گران قرار داد که ایالات متحده آمریکا به صورت مشخص به دنبال کاهش نفوذ روسیه و ایجاد نظام‌های همسو با غرب در حوزه کشورهای مستقل هم‌سود است (واعظی، ۱۳۸۶: ۳۱۶-۳۰۸). به صورت کلی با بررسی و مطالعه دقیق متغیرهای تأثیرگذار بر روند این تحولات، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فرآیند تغییر در سه جمهوری گرجستان، اوکراین و به‌ویژه قرقیزستان و همچنین فضای سیاسی در بسیاری از جمهوری‌های دیگر، برآیندی از تعامل چهار دسته از تقاضاها و کوشش‌های سیاسی متفاوت است:

الف) تلاش نهادهای مدنی، احزاب و بخش‌هایی از نخبگان سیاسی برای ایجاد تغییر و اصلاح؛

ب) تلاش رهبران حاکم برای باقی ماندن در قدرت و حفظ ساختار سیاسی موجود؛

ج) تلاش روسیه برای تداوم نفوذ خود در منطقه؛

د) تلاش ایالات متحده آمریکا برای کاهش نفوذ روسیه و ایجاد نظام‌های همسو با غرب (واعظی، ۱۳۸۶: ۳۲۴-۳۲۲).

د) توان هسته‌ای روسیه (احیای دوباره قدرت روسیه)

جلوگیری از احیای دوباره قدرت روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز بخشی از هدف‌های راهبردی غرب است؛ روسیه نیز کاملاً به این نکته توجه دارد که حفظ توان هسته‌ای و سلاح‌های راهبردی ضامنی است که می‌تواند به او در برای تأمین منافع خود کمک کند و جایگاه او را در جهان به‌عنوان یک قدرت بزرگ تحکیم بخشد.

چالش‌های عرصه اقتصادی

الف) منابع انرژی: بعد دیگر رقابت روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی در راستای به‌دست آوردن مواد خام عظیم منطقه است. منابع گسترده انرژی در آسیای مرکزی، سبب گسترش رقابت‌های منطقه‌ای شده است. آمریکا و کشورهای غربی برای بهره‌مندی از این منابع تلاش‌های پیگیری را سازمان داده‌اند. منابع عظیم نفت و گاز طبیعی ترکمنستان که آن را در مقام چهارمین کشور جهان قرار داده است و نیز بزرگ‌ترین کارخانه غنی‌سازی اورانیوم در تاجیکستان بر اهمیت این منطقه افزوده است. ویژگی‌های جغرافیایی آسیای مرکزی

نقش سنتی روسیه را در اتصال آن به جهان و بازارهای جهانی تداوم بخشیده است. در این زمینه آمریکا و کشورهای غربی به جست‌وجوی گسترده برای یافتن و ارائه جایگزین مناسب پرداخته‌اند. این مسئله سبب شکل‌گیری رشته‌ای از رقابت‌ها در منطقه شده است (کولایی، ۱۳۸۴: ۱۰۵)؛

ب) خطوط لوله انتقال نفت و گاز: در پی رویداد یازده سپتامبر، بحران انرژی بسیاری از قدرت‌های بزرگ را فرا گرفت؛ این رویداد از میزان اتکای کشورهای بزرگ به انرژی خاورمیانه کاست و بر اهمیت منطقه آسیای مرکزی در این زمینه افزود. از نظر ژئوپلیتیک، انرژی نقش ویژه‌ای در رقابت قدرت‌های بزرگ بازی می‌کند. بر این اساس آمریکا در آسیای مرکزی در بخش انرژی آسیای مرکزی در قبال روسیه راهبردی رقابتی را به کار گرفت. در واقع در تعیین خطوط لوله نفت و گاز منطقه، بیشتر هدف‌های سیاسی دنبال می‌شود و هدف‌های اقتصادی در مراحل بعدی قرار دارد. در این زمینه رقابت بین دو محور مطرح است که هر دو به صف‌بندی‌های راهبردی مربوط می‌شوند. مسیر شمال-جنوب از روسیه (با استفاده از خطوط لوله موجود) و جمهوری اسلامی ایران (ابتدا بر مبنای موافقت‌نامه‌های تبادل مساوی مبادله می‌شود و سپس از راه ساخت خطوط لوله جدید)، عبور می‌کند.

این درحالی است که آمریکا به شکل رسمی یک مسیر شرقی-غربی را فقط از نظر مسائل سیاسی و برای بی‌اثر شدن اهرم‌های روسیه، فشار بر روسیه و انزوای بیشتر ایران تأیید و تصویب کرده است (حاتمی، ۱۳۸۱: ۲۱۲-۲۱۱). نگرانی اساسی روسیه در زمینه ذخایر بزرگ انرژی آسیای مرکزی، به ویژه ذخایر نفت و گاز طبیعی قزاقستان و ترکمنستان در ارتباط با قراردادهای بسته شده، میان قزاقستان با شرکت‌های نفت-گاز غربی، برای نمونه شرکت نفت-گاز غربی شوروی و بستن قراردادهای مشابه ترکمنستان و تلاش آن‌ها برای پیدا کردن جایگزینی برای خطوط لوله انتقال نفت و گاز روسیه برای انتقال نفت و گاز در مسیر جنوب است. این درحالی است که در پی تحقق هرچه بیشتر این عوامل، وابستگی اقتصادی در حوزه‌های انرژی و حمل‌ونقل کشورهای منطقه به روسیه سست می‌شود که نتیجه آن کاهش و یا قطع سلطه سیاسی، نظامی و امنیتی روسیه نسبت به جمهوری‌های منطقه را به دنبال خواهد داشت. در این ارتباط نقش و تأثیر رقابتی مانند ایالات متحده، انگلیس، فرانسه و سایر شرکت‌های نفت و گاز غربی که سرمایه‌گذاران اصلی منطقه هستند؛ شایان توجه است. به صورت کلی، دستیابی به ذخایر انرژی منطقه و راه‌های انتقال آن برای روسیه بسیار با اهمیت است؛ با این هدف، روسیه تلاش خواهد کرد تا برای مشارکت در بهره‌برداری منابع

جدید نفت و گاز و حق انحصاری در انتقال نفت و گاز منطقه از راه خاک خود را گسترش دهد.

تأثیر رقابت روسیه و آمریکا بر روند همگرایی و واگرایی منطقه‌ای آسیای مرکزی (بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱)

براساس نظریه کانتوری و اشیپگل منطقه آسیای مرکزی را می‌توان به سه بخش مرکزی (هسته)، پیرامونی (حاشیه) و مداخله‌گر تقسیم بندی کرد. در این ارتباط می‌توان از کشورهای قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان به‌عنوان کشورهای تشکیل‌دهنده بخش کانونی نظام منطقه‌ای آسیای مرکزی یاد کرد. در همین ارتباط با توجه به نبود تجانس ساختاری - کارکردی میان این کشورها و تاجیکستان و ترکمنستان و همچنین به دلیل مشارکت مؤثر نداشتن آن‌ها در سیاست منطقه و کم‌رنگ بودن نقش آن‌ها در پیشبرد هدف‌های امنیتی، نظامی، سیاسی و اقتصادی منطقه، می‌توان آن‌ها را در قالب بخش پیرامونی نظام منطقه‌ای آسیای مرکزی تقسیم‌بندی کرد. از مهم‌ترین قدرت‌های مداخله‌گر نظام منطقه‌ای آسیای مرکزی نیز می‌توان به قدرت‌های آمریکا و روسیه به‌عنوان بخش مهم سیستم مسلط نظام بین‌المللی اشاره کرد. این درحالی است که سایر کشورهای خارج از منطقه، چنین موقعیتی ندارند. جمهوری اسلامی ایران و ترکیه کشورهای خواستار حضور مؤثر در منطقه آسیای مرکزی هستند.

به‌صورت کلی یازده سپتامبر این فرصت را به آمریکا داد تا به بهانه مبارزه با تروریسم، نفوذ خود را در منطقه گسترش دهد. آمریکا اکنون در تلاش است تا با حضور روزافزون خود در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز و حتی حوزه خزر، روسیه را تحت فشار قرار دهد؛ حتی در صورت لزوم به فروپاشی دوباره بکشانند (شربینانی، ۱۳۸۷: ۱۶۹)؛ و به‌دنبال آن روند همگرایی کشورهای منطقه را با ترتیبات و سازوکارهای امنیتی - نظامی، سیاسی - اجتماعی و اقتصادی غرب همسو کند.

الف) تأثیر رقابت روسیه و آمریکا بر روند همگرایی و واگرایی امنیتی - نظامی آسیای مرکزی

کشورهای آسیای مرکزی درحالی که در پی بستن پیمان‌های امنیتی - نظامی با حضور روسیه مانند «پیمان همکاری شانگهای» هستند؛ همکاری امنیتی و مانورهای مشترک نظامی با آمریکا و ناتو را در دستور کار خود قرار داده‌اند و بیشتر آن‌ها در طرح مشارکت برای صلح ناتو عضویت دارند. مانورهای مشترک و ایجاد پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه، نشان از همگرایی کامل کشورهای منطقه با غرب به رهبری آمریکا (شربینانی، ۱۳۸۷: ۱۷۸)، به‌جای تحکیم تعاملات و همکاری‌های درون منطقه‌ای در قالب نهادها و سازمان‌هایی چون سازمان همکاری

شانگهای، سازمان پیمان امنیت دسته جمعی، جامعه اقتصادی اوراسیا، جامعه کشورهای مستقل هم‌سود، سازمان همکاری اقتصادی (اگو)، سازمان همکاری آسیای مرکزی، با توجه به نقش تعیین‌کننده روسیه در این سازمان‌ها است.

ب) تأثیر رقابت روسیه و آمریکا بر روند همگرایی و واگرایی اقتصادی آسیای مرکزی

شرایط اقتصادی جمهوری‌های آسیای مرکزی در عمل راه را برای نفوذ و سرمایه‌گذاری سودآور کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا باز گذاشته است. موافقت‌نامه امضا شده میان جمهوری‌های این منطقه در مورد حمایت از سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در این کشورها، خود تضمینی برای این سرمایه‌گذاری‌ها است. برای نمونه، موافقت‌نامه‌ای (در ژوئن ۱۹۹۳) بین جمهوری تاجیکستان و آمریکا در زمینه تشویق و حمایت متقابل از سرمایه‌گذاری‌ها امضاء شد (اف، ۱۳۷۵: ۱۸۰). آمریکا در سال‌های اخیر روابط نزدیک اقتصادی، تجاری و بازرگانی گسترده‌ای با کشورهای بلوک شرق و به‌ویژه کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز برقرار کرده است (اسدی، ۱۳۸۱: ۷۴۷). به‌گونه‌ای که در این زمینه شاهد افزایش حجم تجارت میان کشورهای منطقه با آمریکا به نسبت تداوم همکاری‌های درون منطقه‌ای در این حوزه بوده‌ایم. برای نمونه، ارزش تجارت دو جمهوری قزاقستان و ازبکستان با یکدیگر با آمریکا (به‌عنوان عاملی واگرا در میان کشورهای منطقه آسیای مرکزی) و با روسیه (به‌عنوان عاملی در احیای پیوندهای همگرایی میان کشورهای آسیای مرکزی) نشان از آن است که ارزش تجارت دو کشور قزاقستان با ازبکستان در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ در حدود ۵/۴۷۴/۶۸۱/۹۳۷ دلار بوده درحالی‌که ارزش تجارت آمریکا با این دو کشور به ترتیب ۱۱/۰۵۹/۸۵۷/۳۷۱ و ۲/۳۳۵/۴۵۱/۸۴۰ میلیون دلار در همین سال‌ها است. حجم تجارت روسیه نیز با ازبکستان ۱۴/۸۵۶/۸۸۸/۶۹۱ و با قزاقستان ۸۱/۳۹۳/۲۸۷/۳۶۸ میلیون دلار بوده است (www.comtrade.un.org).

توجه به این آمار نشان می‌دهد که براساس رقابت شکل‌گرفته میان روسیه و آمریکا برای حضور و نفوذ گسترده در کشورهای منطقه با توجه به جایگاه منطقه‌ای آسیای مرکزی در تحقق هدف‌ها و منافع امنیتی - نظامی و راهبردی این دو قدرت و همچنین با توجه به فضای امنیتی حاکم بر عرصه نظام بین‌الملل دوران پس از یازده سپتامبر، شاهد گرایش کشورهای منطقه به بازیگران غربی خارج از منطقه مانند آمریکا و هم‌پیمانانش در ناتو (در ابعاد مختلف) هستیم؛ این مسئله ضمن تهدید منافع امنیتی - نظامی و راهبردی روسیه در منطقه، روند همگرایی منطقه‌ای کشورهای آسیای مرکزی زیر چتر حمایتی روسیه را تحت تأثیر قرار داده و به‌نوعی واگرایی در میان آن‌ها منجر شده است.

ج) تأثیر رقابت روسیه و آمریکا بر روند همگرایی و واگرایی سیاسی - اجتماعی آسیای مرکزی

به دنبال نفوذ و دخالت غرب به رهبری آمریکا، کل حوزه کشورهای مستقل هم‌سود و از جمله منطقه آسیای مرکزی، شاهد ظهور پدیده جدیدی به نام «انقلاب‌های رنگی» بوده است که آمریکا از راه تحریک و سازماندهی نیروها و احزاب مخالف، توانست در این کشورها برخی دولت‌های حاکم و طرفدار شرق را سرنگون و دولت‌های طرفدار غرب را روی کار آورد (نقدی‌نژاد و سوری، ۱۳۸۷: ۱۶۹). آمریکا به شدت به دنبال آن است که هرچه سریع‌تر در کشورهای منطقه حکومت‌هایی به سبک غربی را روی کار آورد تا بتواند از راه دولت‌ها و حکومت‌های دست‌نشانده، هدف‌های اقتصادی و سیاسی خود را در منطقه تحقق بخشد. بر این اساس، به دنبال رقابت شکل‌گرفته میان دو قدرت، همسانی و هم‌پیوندی نظام‌های سیاسی دارای اصالت در منطقه با تنزل روبه‌رو شده و به دنبال آن رژیم‌های سیاسی نوپیمان بر سر کار آمدند. که به نوبه خود روند همگرایی میان جمهوری‌های منطقه در این حوزه را با تهدیدی جدی روبه‌رو کرده است.

موانع منطقه‌گرایی آسیای مرکزی

از موانع اصلی همگرایی میان جمهوری‌های آسیای مرکزی و یا به شکل کلی کشورهای مستقل هم‌سود عبارتند از:

۱. ملی‌گرایی حاکمیت‌گرایش‌های ملی‌گرایی در میان کشورهای نواستقلال از اتحاد شوروی، مهم‌ترین مانع برای رسیدن به همگرایی منطقه است (Mittelman, 1996: 32).
۲. تضاد منافع میان هر یک از جمهوری‌ها: کشورهای منطقه نسبت به یکدیگر تضاد منافع عمیقی دارند و تنها از زاویه منافع ملی خود به مسایل می‌نگرند؛
۳. برتری جنبه‌های سیاسی بر همگرایی اقتصادی (Sheila, 2005: 74).
۴. هراس سنتی از مفهوم «مرکز» و تفکر «برادر بزرگ‌تر»: جمهوری‌های اتحاد شوروی گرچه از نظر اقتصادی و سیاسی - امنیتی همواره نیازمند حمایت و کمک‌های روسیه هستند؛ اما به شکل سنتی از سلطه مرکز یعنی مسکو هراس دارند، زیرا آن را مغایر با استقلال واقعی خود می‌بینند؛

۵. نفوذ بازیگران فرامنطقه‌ای: مهم‌ترین عامل در تضعیف روند همکاری و همگرایی کشورهای منطقه آسیای مرکزی، مداخلات بازیگران خارج از منطقه (مانند ایالات متحده آمریکا) در ترتیبات منطقه‌ای آسیای مرکزی است، به گونه‌ای که آمریکا تلاش می‌کند تا با تشویق جمهوری‌ها به خروج از ترتیبات منطقه‌ای و واردنکردن آن‌ها به شکل همگرایی

اقتصادی و امنیتی با غرب، نفوذ و سلطه روسیه بر منطقه را کاهش دهد و این مسئله‌ای است که تضاد منافع و چالشی عمیق را در روابط روسیه و آمریکا به وجود آورده است (حاتمی، ۱۳۸۱: ۱۹۳-۱۹۲).

نتیجه

با وجود فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد هنوز برخی از سیاستمداران در آمریکا و روسیه روابط دو کشور را در چارچوب کلیشه‌های جنگ سرد تحلیل می‌کنند که آسیای مرکزی نیز یکی از جلوه‌های این برداشت است. بعد از یازده سپتامبر، آمریکا به دلایلی همچون مبارزه با تروریسم، ایجاد ثبات، تقویت مردم‌سالاری، ترویج نظام بازار آزاد و حفظ منابع عرضه انرژی وارد حیات خلوت روسیه شد و برای محکم کردن جای پای خود در این منطقه از راه بستن پیمان‌ها و اتحادیه‌های نظامی، ایجاد پایگاه‌های نظامی و کمک اقتصادی به کشورهای منطقه تمام تلاش‌های خود را انجام داد. کشورهای نواستقلال نیز از ترس سلطه دوباره روسیه و تحدید استقلال‌شان، به سوی سایر قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده آمریکا گرایش پیدا کردند. درحالی که روسیه به دلیل ضعف و مشکلات داخلی نتوانست برای رفع نیازهای کشورهای منطقه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی جانشین مناسبی باشد. مجموع زورآزمایی دو قدرت بزرگ آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی در دهه ۱۹۹۰ و سال‌های بعد از رویداد ۱۱ سپتامبر، نشان از برون‌زابدن نوع و میزان تعاملات انفرادی دولت‌های منطقه با یکی از قدرت‌های یاد شده است. اما، روی دیگر سکه نشان می‌دهد که در فضای پسا جنگ سرد و در اقدامی ضدژئومونیک و موازنه‌طلبانه، فرایند دیگری از همگرایی در قالب منطقه‌گرایی نوین به صورت تأسیس و تقویت سازمان شانگهای و عضویت کشورهای روسیه، چین، جمهوری‌های آسیای مرکزی (به استثنای ترکمنستان) و اعضای ناظری همچون هند، پاکستان، مغولستان و ایران شکل گرفته که ویژگی‌های یادشده منطقه‌گرایی نوین را دارد. در این بین جمهوری اسلامی ایران به دلایل متعددی همچون انگیزه‌های سیاسی، راهبردی، امنیتی و اقتصادی و با برتری‌هایی همچون نزدیکی جغرافیایی، اشتراک‌های فرهنگی، زبانی، مواصلاتی و موارد دیگری، می‌تواند نقش مهمی در روند همگرایی منطقه‌ای بازی کند.

منابع

الف) فارسی

۱. اخوان کاظمی، مسعود (۱۳۸۵)، «سازمان همکاری شانگهای: اهمیت ژئواستراتژیک، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ۱۵، شماره ۵۵، صص. ۹۳-۱۲۰.

۲. اسدی، بیژن (۱۳۸۱)، «اثرات حادثه ۱۱ سپتامبر بر ژئوپلیتیک منطقه خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۱۷ و ۱۸، صص. ۷۵۸-۷۳۹.
۳. اف، محکم (۱۳۷۵)، «آسیای مرکزی در همکاری‌های متقابل منطقه‌ای»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۵، شماره ۱۶، صص. ۱۸۶-۱۷۱.
۴. امینی، آرمین و سیدمحمدرضا موسوی (۱۳۹۲)، «شانگهای: منطقه‌گرایی نوین و تهدید منافع آمریکا در آسیای مرکزی»، *راهبرد*، سال ۲۲، شماره ۶۹، صص. ۱۴۰-۱۱۵.
۵. بصیری، علی و مژگان ایزدی زمان آبادی (۱۳۸۳)، «اهداف سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۱۳، شماره ۴۸، صص. ۱۳۰-۹۱.
۶. حاتمی، تورج (۱۳۸۱)، *برخورد منافع روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز*، تهران: خورزن.
۷. حافظ‌نیا، محمدرضا و مراد کاویانی‌راد (۱۳۸۳)، *افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی*، تهران: سمت.
۸. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: پاپلی.
۹. حسن‌خانی، محمد (۱۳۸۵)، «از هلسینکی تا شانگهای؛ نگاهی منطقه‌ای به سازمان‌های منطقه‌ای در آسیای مرکزی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۱۴، شماره ۵۳، صص. ۴۴-۳۳.
۱۰. رمضانی، رحمت و علی‌رضا محرابی (۱۳۸۹)، «ژئوپلیتیک دریای خزر و واگرایی کشورهای ساحلی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۷۲، صص. ۱۹-۵.
۱۱. سنبلی، نبی (۱۳۸۱)، «ایران و محیط امنیتی آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۳۷، صص. ۱۲۲-۱۰۳.
۱۲. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، *نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی-جهانی*، شده: مناسبت و کارآمدی، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۳. شربیانی، قوام (۱۳۸۷)، *امنیت ایران و رویکرد ناتو در آسیای مرکزی*، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۴. شفیع‌ی، نوذر (۱۳۸۵)، *سازمان همکاری شانگهای و نسل سوم منطقه‌گرایی در آسیا*، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۱۴، شماره ۵۳، صص. ۶۲-۴۵.
۱۵. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: میزان.
۱۶. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای*، تهران: میزان.

۱۷. کولایی، الهه (۱۳۷۷)، «چالش‌های همگرایی در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۲۴، صص. ۹-۱۶.
۱۸. کولایی، الهه (۱۳۸۴)، *بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، زمینه‌ها و چشم‌اندازها*، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۹. کولایی، الهه و بهاره سازمند (۱۳۹۰)، «زمینه‌های درون نظری و برون نظری تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی»، *پژوهش سیاست نظری*، شماره ۹، صص. ۱۲۷-۱۴۶.
۲۰. کیوان حسینی، سید اصغر (۱۳۸۵)، *واکاوی سیاست کنترل صدور فناوری در استراتژی کلان آمریکا (۲۰۰۸-۱۹۴۵)*، تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی، مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.
۲۱. گودرزی، مهناز (۱۳۹۳)، «جهانی شدن و منطقه‌گرایی: تعامل یا تقابل»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۷، شماره ۲، صص. ۳۳۵-۳۵۳.
۲۲. گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۸۶)، *سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۳. میناوند، محمدقلی (۱۳۸۷)، «آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز رقابت یا همکاری»، *مطالعات خاورمیانه*، شماره ۱۸، صص. ۱۸۸-۱۸۴.
۲۴. نقدی‌نژاد، حسن و امیرمحمد سوری (۱۳۸۷)، «رقابت روسیه و آمریکا در اوراسیا»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۲، صص. ۱۷۲-۱۵۵.
۲۵. واعظی، محمود (۱۳۸۶)، *ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز (بنیان‌ها و بازیگران)*، تهران: وزارت امور خارجه.

ب) انگلیسی

1. Aggarwal, Vinod K. And Edward A. Fogarty (2006), "Between Regionalism and Globalization: European Union Interregional Trade Strategies", Available at: <http://www.princeton.edu/~smeunier/Between>, (Accessed on: 8/4/2012).
2. Collins, Bennett (2010), "Does Regionalism Challenge Globalization or Build Upon It?", Available at: <http://www.e-ir.info/2010/06/14>, (Accessed on: 2/5/2012).
3. De Lombaerde, Philippe and Luk Van Langenhove (2005), "Indicators of Regional Integration: Conceptual and Methodological Issues", **IIS Discussion Paper**, No. 64, Available at: https://www.researchgate.net/publication/5114790_Indicators_of_Regional_Integration_Methodological_Issues, (Accessed on: 16/11/2016).

4. Farrell, Mary, Bjorn Hettne and Luk Van Langenhove (2005), **Global Politics of Regionalism: Theory and Practice**, London and Ann Arbor, MI: Pluto Press.
5. Hettne, B. (2005), "Beyond the New Regionalism", **New Political Economy**, Vol. 10, No. 4, pp. 543-571.
6. Hettne, Bjorn and Fredrik Soderbaum (2009), "The New Regionalism Approach", Available at: www.onisa.ac.za/Default.asp?cmd=viewcontent, (Accessed on: 1/8/2011).
7. [http://comtrade.un.org/unsd/tradekb/Knowledgebase/kazakhstan/ballance of Trade](http://comtrade.un.org/unsd/tradekb/Knowledgebase/kazakhstan/ballance_of_Trade), (Accessed on: 26/10/2010).
8. Laïdi, Zaki, (2002), "Neo-Regionalism - a Response to Globalization?", pp. 1-11, Available at: <http://www.laidi.com/papiers/24112002.pdf>, (Accessed on 6/7/2012).
9. Mittelman, James H. (1996), "Rethinking the New Regionalism in the Context of Globalization", **Global Governance**, Vol. 1, No. 2, pp. 189-213.
10. Sheila, Pag (2005), **Regionalism among Developing Countries**, London: MacMillan press, Overseas Development In statute.
11. Stanka, Olivia (2009), "Regionalism and Globalization Are Incompatible", Available at: <http://stanka.hubpages.com/hub/Regionalism-and-globalisation-areincompatible>, (Accessed on: 10/2/2012).